

## سوء تفاهم‌های مزمن

گفت‌وگو با: علیرضا رجایی و فریدون مجلسی

ضمیمه اعتماد، ش ۱۸۲۶، ۱۳۸۷/۹/۲

**چکیده:** این گفت‌وگو می‌کوشد، ضمن تبیین روشن‌فکری ایرانی و اثرپذیری آن از روشن‌فکری لیبرال و چپ، تلویحاً، روشن‌فکری ایرانی را دچار آفت‌زدگی داخلی و مشکل عدم شکوفایی به خاطر مانع تراشی حکومت، معرفی کند و ناکارآمدی روشن‌فکری در ایران را، از باب محافظه‌کاری و عدم انعطاف حاکمیت می‌داند.

○ اگر به آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن غرب بپردازیم و دوران مشروطیت و قبل از آن را با دقت بخوانیم، میل ورود به دنیای نور در بین ایرانیان می‌بینیم. پس از انقلاب ایران، یک چرخش در جریان روشن‌فکری پدید آمده و به نظر می‌آید چرخشی از روشن‌فکری چپ به روشن‌فکری لیبرال رخ داده که آن هم موضوع مهمی است. با توجه به این نکته‌ها، پرسش من این است که چرا نگاه محققان به غرب، در میان روشن‌فکران ایرانی، با هر گرایش کمتر دیده می‌شود؟

● فریدون مجلسی: وقتی می‌خواهیم درباره روشن‌فکر و روشن‌فکری صحبت کنیم، باید ببینیم تعریف ما از اینها چیست. برای این‌که اینها اسم معنا هستند، اسم معنا هم تعریف روشنی ندارد. مثل درخت نیست که بگوییم از چه اجزایی تشکیل شده است، چگونه است و چند نوع است و در واقع یک ابهام درباره‌اش وجود دارد. پس می‌توانیم یک تعریف یا تعریف‌های کلی راجع به روشن‌فکر داشته باشیم و درباره سوء تفاهم‌هایی که به خصوص در

ایران روی معنای روشن فکر و روشن فکری وجود دارد، بحث کنیم تا بتوانیم به آثار و نتایجش بپردازیم. ما فکر می‌کنیم هر کس که باسواد یا با فرهنگ است، روشن فکر است. در حالی که در مفهوم انتلکتوئل، یک عقلانیتی در کنار با فرهنگ بودن و باسواد بودن وجود دارد و این عقلانیت، یک خلاقیت یا خلاقیت‌هایی را به وجود می‌آورد، سواد او را به سمت تخصص می‌برد و فرهنگ او را به سمت یک جهان‌بینی گسترده می‌برد، این دو با هم تفاوتی دارد. یک استاد شیمی دانشگاه، ممکن است خیلی آدم با فرهنگی نباشد و ممکن است باشد؛ یعنی کلیت‌های متفاوتی داشته باشد. روشن فکری یک جوهر است و در بعضی از افراد، در یک درصدی وجود دارد و این افراد، جامعه را از لحاظ فکری تغذیه می‌کنند. تغذیه فکری جامعه با آنهاست و نه رهبری فکری جامعه.

روشن فکر حقوق‌دهنده فکری جامعه است، ممکن است حقوق‌گیرنده هم باشد. اما نقش‌دهندگی‌اش، بالاتر است. یک روشن فکر به هیچ وجه نمی‌تواند یک مارکسیست باشد، می‌تواند یک کمونیست باشد. می‌خواهم خیلی زود مقصود مرا در یابید که مارکسیست بودن با کمونیست بودن فرق می‌کند. یک روشن فکر می‌تواند کمونیست باشد، اما مارکس یک آدمی مثل خود او است، ولی در زمان دیگری و با مسائل دیگری، منتها نمی‌تواند یک نسخه برای زمان دیگری بنویسد، آنها روشن‌فکران زمان خودشان بودند. ایده‌ها و تفکری را پایه‌ریزی می‌کردند و عرضه آن تفکر، موجب به اصطلاح عدم ثبات زندگی در جامعه می‌شد. جامعه معاصر هم آنها را نمی‌خواهد و بعداً برای آنها احترام قائل می‌شود. در زمان خودشان آنها را به دار می‌کشد، یعنی روشن فکری را نباید با غرب‌گره بزینیم، این در خود جامعه ما هم به کرات وجود داشته است. وقتی منصور حلاج را به بالای دار می‌برند، این یک روشن فکر است که بالای دار می‌رود. حرف‌هایش را نگاه بکنید، حرف‌هایش ثبات و اعتقادات جامعه آن زمان را به هم می‌زند، مورد چون و چرا قرار می‌دهد، راه‌های جدیدی را عرضه می‌کند، اما او را به دار می‌کشیم، ولی در نسل‌های بعدی که آن حرف‌ها آهسته آهسته جای خودش را باز می‌کند، حقانیت خودش را نشان می‌دهد، آن وقت برایش مرثیه می‌خوانیم. یعنی ما نباید مدرنیسم را با روشن فکری کاملاً مخلوط کنیم. جنبه‌های دیگر را هم که به شما عرض کردم. در تعریف روشن فکری، خود به خود به تحول‌خواهی و استقلال فکر داشتن می‌رسیم و این تحول‌خواهی و استقلال فکر داشتن، معمولاً در برابر سیستم‌های ثابت با مقاومت روبه‌رو شده. تحول حرکت چپ در کشور شوروی چگونه است. کشوری که در آنجا برای نخستین

بار حکومتی آمده و می‌گوید من کمونیست هستم و بر پایه افکار مارکس قرار دارم. بلافاصله وقتی یک چنین سیستم فکری به عنوان یک نسخه اجتماعی، خودش را راه‌حل ابدی و ازلی بشریت تلقی می‌کند، دیگر اجازه نمی‌دهد کس دیگری برخلاف او فکر کند. اگر کسی چنین کاری بکند، او را رویزیونیست (تجدیدنظر طلب) می‌نامند، وقتی به تعداد رویزیونیست‌هایی که در شوروی اعدام شدند، نگاه کنید؛ می‌بینید تعدادشان از کسانی که کمونیست بودند بیشتر است و به آن کادرهای روشن فکر گروه خودشان تعلق داشتند، پس چرا می‌کشتندشان؟ چون فضولی می‌کردند، چون استقلال رأی داشتند.

یک روستایی کم‌سواد و کم‌مایه‌ای مثل استالین هم وقتی بالا می‌آید، بیشتر از همه اعدام می‌کند و می‌زند و می‌بندد. آن وقت حرف‌ها و عقاید خودش را هم استالینیسم می‌نامد، یعنی اگر شما در قدرت باشید، با یک ایسمی این را به خودتان می‌چسبانید و مشروعیت به آن می‌بخشید. ولی وقتی در برابر قدرت باشید، تجدیدنظر طلب گفته می‌شود.

تجدیدنظر طلب یعنی زندق، یعنی مرتد و این اسامی مختلفی که در تاریخ توسط حاکمان به اینها داده شده است. خلاصه تفاوت یک آدم روشن فکر با یک آدم متمدن، یک آدم دانشمند، یک آدم با فرهنگ و... که می‌تواند تسلیم باشد و کاری به کار دیگران نداشته باشد، این است که تسلیم نیست. چون و چرا می‌کند. دلیلی هم ندارد که روشن فکر درست بگوید، به هیچ وجه این طور نیست. ممکن است اشتباه یا غلط بگوید، ولی می‌گوید و روشن فکر دیگری هم می‌آید و چیز دیگری می‌گوید.

اخیراً من یک حرکت روشن‌فکرانه را در آقای کالین پاول دیدم. ایشان متعلق به حزب جمهوری خواه است و در همین سیستم بوده، ولی می‌گوید در این لحظه نمی‌توانم این قالب‌هایی که به من تحمیل شده را بپذیرم، من به طرف مقابل رأی خواهم داد.

افرادی که در قدرت هستند، هیچ وقت روشن‌فکران را دوست نمی‌دارند. شما به حرکت چپ اشاره کردید، حرکت چپ ایران به دو دلیل خودش را روشن فکر می‌داند. یکی این که کل حرکت چپ در دنیا و در آغاز به عنوان یک اعتراض در برابر وضع موجود بلند شده بود. دوم این که روشی که حرکت چپ در ایران پیش گرفت، یک روش فرهنگی خاص بود. اشخاص و افرادی که در آرزوی عدالت اجتماعی بودند، آرزومند تغییر و تحول بودند، حسن نیت داشتند، وطن‌پرست بودند، به تنها نهضتی که می‌خواست به این اعتراضات شکل بدهد، پیوستند.

ولی به تدریج، تفکر دیگری از درون همان حرکت چپ در ایران پدید آمد و آن پدیدار شدن استالینسم بود. حرکات استالین و این عبارت که ما هر چه می‌کشیم از دست روشن‌فکران است و همه تقصیرها را به گردن روشن‌فکران می‌اندازد. استالین برای خودش قدرتی دارد و حوصله چون و چرا و هیچ‌گونه مقاومتی را ندارد، میلیون میلیون قربانی می‌کند و به سیبری می‌فرستد، به روشن‌فکری حمله می‌کند و این مقابله با روشن‌فکری را شما فقط در شوروی نمی‌بینید، در آلمان هم می‌بینید.

با تجدد نمی‌شود مخالفت کرد. با تجدد، کسانی مخالفت می‌کنند که می‌خواهند به شیوه‌های قدیمی خودشان و به آن آرامش توده‌وار خودشان ادامه بدهند، اما می‌خواهند از تمام مزایای مادی تجدد هم، بهره‌مند باشند. شعارها همیشه علیه مادیات است، اما شما می‌بینید از تمام وسایل و ابزار آسایش استفاده می‌کنند؛ ولی آنجاکه پای آزادی به میان می‌آید، تفکر، اندیشه، نوشتن، گفتن و ارتباطات پدید می‌آید و از اینجا، روشن‌فکری تبدیل به چیزی می‌شود که قدرت‌ها در برابر آن مقاومت می‌کنند و از همه جا یکسان دشنامش می‌دهند.

○ این پرسش را به طور مشخص از آقای فریدون مجلسی دارم که آیا می‌شود دستاوردها و پدیده‌های دنیای نو را گرفت و از آن بهره برد، اما نسبت به اندیشه‌های نویی اعتنا و بی‌تفاوت بود و در برابر آن مقاومت کرد؟

● فریدون مجلسی: نه نمی‌شود، ببینید ابزار و وسایل زودتر به دست می‌آید و استفاده می‌شود. امروز در تهران هر کس خودش را به یک اتومبیل چی تبدیل کرده و نشسته و راه می‌برد، ولی در عمل، وقتی مادر ماشین بنشینیم و راه برویم، این یک فرهنگ صد ساله با خود دارد، ما با طی سه سال و چهار سال نمی‌توانیم آن را داشته باشیم. در مملکت ما که اتومبیل تا سه چهار سال قبل، سالی ۱۲۰ یا ۱۳۰ هزار تا ساخته می‌شد و یک مرتبه به یک میلیون رسید، این نهمصد هزار فاصله یک مشکل فرهنگی هم همراه خودش می‌آورد. حالا این را به سایر جنبه‌های زندگی ببرید... در شعار همیشه به ظواهر حمله می‌شود، به ماشینیسم و به ارزش‌های مادی حمله می‌شود، ولی در عمل همه اینها را دو دستی می‌گیریم، آن جنبه‌های فرهنگی و معنوی طبیعتاً دیرتر می‌آید؛ زیرا آنها نیاز به تفکر و آموزش دارد و آن چیزهایی که آموزش کمتری می‌خواهد خیلی سریع می‌آید، کامپیوتر الان آمده و در جوامع جهان سومی هم رایج شده، ولی بلافاصله فیلترینگ می‌آید. آن فیلترینگ فقط نگران جنبه‌های اخلاقی و

پرونوگرافیک نیست، عملاً برخلاف جریانات فکری است و از چنین گرفته تا روسیه و جاهای دیگر همیشه در برابر افکار به کار می‌رود و نه در برابر ظواهر. حالا چگونه ما این محصول را بگیریم، استفاده کنیم و بعد بخواهیم جلوی عامل اصلی آن که فکر است را بگیریم، این نمی‌شود.

○ آقای رجایی اگر موافقید، به حرکت چپ در ایران و چرخش روشن فکری چپ به روشن فکری لیبرال اشاره‌ای بفرمایید.

● علیرضا رجایی: عرض کنم چرخش روشن فکری چپ به روشن فکری لیبرال، در سال‌های پس از انقلاب را که فرمودید، چندان دقیق نمی‌بینم. می‌توانیم بگوییم ما در ایران، از یک سنت فکری چپ، به یک سنت دیگر چپ، نقل مکان می‌کنیم. در بین روشن فکران هوادار چپ از هر نوع، همان‌طور که مجلسی هم فرمودند، تا دوره‌ای تسلط اندیشه‌های استالینیستی در ایران وجود داشت. در عین حال می‌توانیم بگوییم در بین این سلطه، فعالیت‌های ادبی و فکری ارزشمندی هم حاملان آن فکر انجام می‌دادند، در حالی که تعلقات فکری روشنی هم به حزب توده داشتند. مثلاً احسان طبری، آدم همیشه احساس تأسف می‌کند که یک فردی با این میزان از دانش و فرهنگ، شاید زمانی را که می‌توانست صرف کارهای علمی بکند، به میزان زیادی صرف کارهای حزبی کرد.

خیلی روشن است که فروپاشی شوروی، به طور طبیعی چرخشی را در اندیشه چپ در تمام دنیا ایجاد کرد از جمله در ایران، که البته برخی از چپ‌ها این گرایش چپ‌های جدید را متأثر از برخورد لیبرالی می‌دانند و اندیشه هابرماس، به هر حال متعلق به مکتب فرانکفورت است که یک مارکسیست است.

منتقدان چپ، وی را یک لیبرال ترسیم می‌کنند و به هر ترتیب، سنت اندیشه چپ، به نظر می‌آید که در ایران یا هر کجای دیگری که پدیده روشن فکری در آن وجود دارد، به چشم می‌خورد.

مرزبندی‌هایی که بین اشیا و امور متعین انجام می‌دهیم، خیلی صریح نمی‌شود میان روشن فکران انجام داد. بسیاری از این مرزبندی‌ها، در نتیجه یک عمل سیاسی اتفاق می‌افتد و اگر بخواهیم در بافت فکری روشن فکران یک نوع پدیدارشناسی بکنیم، نقاط مشترک فراوانی صرف نظر از ایسم‌ها وجود دارد، به خصوص در زمینه کشور پرمساله‌ای مثل ایران

که معمولاً در مجموعه‌ای از راه‌حل‌ها، روشن‌فکران به حسب ظاهر مختلف، به راه‌حل‌های مشترک هم می‌رسند.

ما وقتی در حوزه‌های روشن‌فکری به طور خاص صحبت می‌کنیم، البته برای این‌که بدانیم درباره چه چیزی صحبت می‌کنیم، مرزبندی‌هایی انجام می‌دهیم، ولی بررسی متن افکار خیلی دشوار است. آمیختگی‌های خیلی زیادی در حوزه‌های فکری به ظاهر متفاوت به خصوص در دوره جدید وجود دارد. به تعبیر یکی از نویسندگان غربی، لیبرالیسم تا حد زیادی از سوسیالیسم و چپ متأثر شده و سوسیالیسم هم تا حد زیادی از لیبرالیسم متأثر شده و این نکته‌ای است که به شکل بارزی در چپ بریتانیایی مثلاً در بحث‌های آنتونی گیدنز هم دیده می‌شود.

● **مجلسی:** به نظر من بزرگ‌ترین برنده افکار مارکس و چپ، جوامع لیبرالی بودند. یعنی شما مساله عدالت اجتماعی را که ابتدا در اروپا و به دنبال آن در کانادا و حتی در ایالات متحده رخ داد، نتیجه روی کار آمدن حکومت‌های چپ پس از ۱۹۲۰ به بعد می‌بینید. شما جوامع سوسیالیست‌تر از جوامع اروپای شمالی یعنی اسکانندیناوی ندارید یا امروز در کانادا می‌دانید که آموزش، بهداشت و تأمین اجتماعی، مسائل مهمی هستند. چرا تا قبل از پدید آمدن حکومت‌های ایدئولوژیک چپ این افکار نبود. تأثیرگذاری که آقای رجایی گفتند را باید واقعاً با ذکر مصداق دید، شما در جامعه ما و در قانون اساسی ما هم که متأثر از آن تأثیرپذیری هاست، می‌بینید تأمین اجتماعی آمده، ولی می‌بینیم که تأمین اجتماعی از زیر بار مسؤلیت‌هایش به خصوص در زمینه بهداشت، شانه خالی می‌کند. با ندادن حقوق پزشکانی که زیر نظر تأمین اجتماعی بودند، عملاً بسیاری از پزشکان را، از دور تأمین اجتماعی خارج کرد. در مقابل در تهران بیمارستان‌های پنج ستاره و شش ستاره برای بیماران پنج ستاره و شش ستاره ایجاد می‌شود. در صورتی که این باید بر عهده دولت باشد، تا دولت بتواند امکانات مساوی را برای همه مردم تأمین کند و آن آسایش و آرامش پیری و بازنشستگی را بتواند برای همگان فراهم کند.

بازتاب اندیشه ۱۰۵

۳۶

سوءتفاهم‌های  
مزمین

○ عده‌ای بر این باور هستند که تجدد، مساوی با از دست دادن میراث معنوی و هویت فرهنگی است. پرسش من این است؛ آیا مدرن بودن مساوی با از دست دادن هویت فرهنگی و ارزش‌های اخلاقی است؟

● مجلسی: خیر، به هیچ وجه. اولاً همه میراث ما بار مثبت ندارد. اگر چیزهایی که بار منفی دارد، خرافی است و مزاحم است زدوده شود، خودش یک دستاورد است. ما نباید فکر کنیم در یک دهکده جهانی فقط گیرنده هستیم، ما دهنده هم باید باشیم، منتها ما باید خلاقیت داشته باشیم تا دنیا هم آن خلاقیت را ببیند و بگیرد. ببینید ما یک زبانی داریم که در این زمانه خودش یک ترمز بزرگی است، برای این که در دنیا صد میلیون نفر به این زبان صحبت می کنند، در دنیایی که شش میلیارد به زبان های دیگری صحبت می کنند و لاقلاً نیمی از آن در زبان انگلیسی اشتراک دارند، حالا اگر زبان اولشان نباشد، زبان دومشان است. با تمام این احوال، می بینیم از کنج زبان فارسی یک دریچه ای به سمت رومی (آنها مولانا را به اسم رومی می شناسند) باز شده و چه تأثیری گذاشته است. حالا چطور می شود ما از این که تأثیرگذار باشیم، خوشحال می شویم، اما وقتی قرار می شود تأثیر بگیریم، بلافاصله سهر می گیریم. این درست نیست.

من حدود چهل سال پیش که در واشنگتن بودم، در آنجا با یک پیرمردی به اسم مک لور که آن موقع هشتاد سال داشت آشنا شدم. او یک سفیر بازنشسته امریکایی بود. ما با هم همسایه بودیم و من در آن زمان منتظر تولد نخستین فرزندم بودم که وقتی به دنیا آمد، یک جام که نام خودش را هم روی آن کنده بود، یادگاری به من داد. او در آن زمان برای من تعریف می کرد، می دید که من چطور با همسرم بیرون می روم و می دانست که ما منتظر تولد فرزندمان هستیم، می گفت در زمان ما (توجه داشته باشید او متعلق به سطح بالای جامعه خودش بود) یک خانم جوان حامله به خودش اجازه نمی داد در نظرها ظاهر بشود، خجالت زده می شد، شرمنده و پنهان می شد. دقت کنید این اتفاقات می افتد، حتی محافظه کاران جامعه آمریکا هم می بینند که از تحولات جامعه خودشان رنج می برند و مخالفند. اما برخی با دیدن چهار تا فیلم و دو تا عکس فکر می کنند اینها زمینه های عمومی جامعه آنهاست؛ در حالی که این طور نیست، در میان آنها عشق، مهربانی، محبت، علاقه به طبیعت، محیط زیست و... اهمیت دارد، این که به سخنشان پایبند باشند، وفادار باشند، اینها ارزش هایی است که از بین نرفته است.

در خود ایران وقتی می خواستند مدرسه باز کنند، تفکر سنتی ما در برابر مدرسه مقاومت می کرد، اما نهایتاً مدرسه را بعد از زمانی قبول کردند. ولی امروز می بینیم مشابه آن افکاری که دیروز جلوی این کار را می گرفت، امروز در افغانستان آدم می کشد، بچه ها را می کشد، معلم را می کشد، و فکر می کند کار درستی می کند. می خواهم به شما عرض کنم، مقاومت هایی که

در برابر این گونه ارزش‌ها (من اسمش را ارزش‌های انسانی می‌گذارم نه ارزش‌های غربی) انجام می‌شود، صحیح نیست. و جامعه امروز ما کار طالبان را به هیچ وجه نمی‌پذیرد و غیر قابل قبول می‌داند. فقر که از بین برود فرهنگ تازه فرصت بروز می‌یابد و این غرب و شرق نمی‌شناسد. زبان ما در اثر نفوذ زبان غربی است که توانسته خودش را اصلاح کند، آیا ما زبانمان را از دست دادیم. من شخصاً هر چه در ادبیات یاد گرفتم، از طریق زبان انگلیسی بوده که فهمیدم چه ایرادهایی در زبان خودم داشتم، آن وقت سعی کردم آن را اصلاح کنم.

● رجایی: در زمینه بحث تجدد و هویت، بحث‌های مناقشه‌برانگیزی همیشه صورت گرفته است و واقعیت این است که وقتی صحبت از هویت می‌شود، خیلی دشوار است که بشود توضیح داد، منظور از هویت چیست. ضمن این‌که این بحث اساسی است و بعضاً زمینه‌ای برای بحث‌های واپس‌گرا به وجود می‌آید و بسیاری از عناصر واپس‌گرایانه در جهت چیزی به اسم هویت مصادره به مطلوب می‌شود. در عین حال، هیچ هویتی در خلأ شکل نمی‌گیرد، همه هویت هستند، معمولاً در اکثر موارد به حالت واپس‌گرایی و گاهی به شکل حادی از واپس‌گرایی دچار می‌شوند. این نکته مهمی است که درباره لزوم فهم تجدد فرمودند، چون بحث هویت در نتیجه فهم تجدد صورت گرفته و ما پیش از آن بحثی به عنوان هویت نداریم، چون در ذیل عالمی قرار داریم که آن را طبیعی می‌دانستیم. متأسفانه این مفهوم غرب‌زده عمیقاً ایدئولوژیک و سیاسی شده، هر گاه صحبت از غرب شد، انگار یک وابسته غربی می‌خواهد یک پایگاه استعماری در یک سرزمین بنا کند و این در ناخودآگاه ما یک واکنش ایجاد کرد؛ در حالی که افرادی گشوده به این ماجرا نگر نیستند و نسبت به تجدد هم انتقادی وارد شدند.

○ آقای سیدحسین نصر در گفت‌وگویی که با رامین جهاننگلو در کتاب در جست‌وجوی امر قدسی انجام داده است، با صراحت می‌گوید: من اگر به سراغ مطالعه فلسفه غرب و اندیشه‌های جدید رفتم، برای نقد آن بوده و نه چیز دیگری. ببینید، مطالعه ایشان درباره غرب، برای شناخت عمیق و کوششی برای کشف و جست‌وجوی حقیقت نبوده؛ زیرا همه چیز از قبل برای ایشان روشن بوده است. این نکته حساسی است، جریان سنت‌گرایی و اندیشمندان سنتی، خیلی روی کلمه حقیقت تکیه دارند و بسیار جالب است که یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های این گرایش فکری یعنی آقای نصر، چنین رویکردی به تجدد و فرهنگ و تمدن نوین غرب دارد. و البته این موضوع، اینجا پایان نمی‌پذیرد و اظهار نظر و داوری بدون مطالعه و شناخت درباره یک موضوع، در فضای فکری ایران

بازتاب اندیشه ۱۰۵  
۶۸  
سوءتفاهم‌های  
مزمین



دیده می‌شود و این گرفتاری کوچکی نیست و سودی هم نمی‌تواند در پی داشته باشد.

● مجلسی: درباره اصطلاح غرب‌زدگی که آل احمد از فرید بر گرفته و مطرح می‌کند، آقای رجایی هم گفتند که این کلمه خودش سیاست‌زده است. زمانی که مرحوم آل احمد این را نوشت و این طور کاربرد را اگر در نظر بگیریم، می‌فهمیم که یک واکنش است. ۲۸ مرداد رخ داده و در دل روشن‌فکران و گروه فرهیخته ایرانی، یک اهانت و کینه‌ای را جا گذاشته، دوم این که یک دولتی به نام اسرائیل تشکیل شده که باب اعتقاد مردم ایران نیست، مسؤلیت آن را هم بر عهده غرب می‌بیند و در برابرش هم کار خاصی نمی‌تواند بکند.

در مورد نصر، من خیلی نمی‌فهمم، نهایتاً یک چیزهایی هم هست که جنبه شخصی دارد، این همه آدم در دنیا هست، یک مقدار عقاید رادیکال دارند، ولی معمولاً ترجیح می‌دهند در همان غرب زندگی کنند. بعضی از کمونیست‌ها هم همین طور هستند.

● رجایی: آقای نصر یک اندیشمند در استانداردهای جهانی است و در مهم‌ترین دانشگاه‌های آنجا درس خوانده‌اند و تدریس می‌کنند، در این که بحث‌های فلسفی وجود دارد، در این که متفکران و فیلسوفان مهم غربی از مدت‌ها پیش بحران در اندیشه و فرهنگ غربی را شناسایی کردند تردیدی نیست، این یک چیز بدیهی و روشن است. به قول آقای طباطبایی اتفاقاً این ویژگی غرب بوده که از مسأله بحران، تحاشی نداشته و وحشت نمی‌کرده. ○ آقای نصر فراتر از این صحبت می‌کند. ایشان می‌گوید: فرهنگ و تمدن غرب روبه زوال و نابودی است و بر این ابهام تأکید دارد.

● رجایی: عرض می‌کنم، به همین جهت در این که اندیشمندان و فیلسوفانی در زمینه بحران غرب تأمل بکنند یا حتی این بحران را به عنوان پایان تاریخ غرب تصور بکنند، ما نمی‌توانیم معترض شویم؛ اگر مادر حوزه اندیشه تعرض کنیم، ایدئولوژیک برخورد کرده‌ایم. بنابراین نصر در نتیجه بحران‌هایی که تشخیص داده، به عنوان یک اندیشمند، راه حلی را طرح کرده و آن راه حل را سنت و اندیشه قدسی تشخیص داده است؛ به گونه‌ای این تفکر در هانری کربن هم وجود داشت و به تعبیر خودش، باکلید‌های دیگر قفل فلسفه شیعی ایرانی را گشود و بر این شیعی ایرانی فوق‌العاده تأکید داشت. بنابراین در عین حال نصر نه مبلغ مثلاً چیزی به اسم بنیادگرایی بوده و نه شیوه و مشی زندگی‌اش حاکی از این بوده است، در واقع نوعی مشی فکری است. بسیاری از گرایش‌های موجودی که از لفظ غرب‌زدگی آل احمد بهره می‌برند، آن را به شکل ابزار ایدئولوژیک سرکوب‌گرانه به کار می‌برند. این متفاوت است با نصر که از

موضع فهم تمدن غربی، دنبال یک راه‌حلی است و این راه‌حل را همسو با خیلی‌های دیگر، همسو باشو و آن، کربن و... مطرح می‌کند.

○ به نظر، هر دو، هم آل احمد و هم نصر، در یک زمینه اشتراک دارند و آن اینکه نمی‌خواهند آن سو را بشناسند، یعنی غرب را بشناسند و تلاشی برای شناخت از دیگری نمی‌کنند.

● رجایی: نه، چرا نمی‌کنند؟

○ آقای رجایی، اگر بخواهند دیگری را بشناسند، نباید پیش داورانه برخورد کنند، منطقی هم نیست. نصر خودش با صراحت می‌گوید، اگر فلسفه غرب را خوانده، برای این بوده که نقدش کند، این نگاه اوست، من با این نوع نگاه مشکل دارم و به نظرم ایشان با این نگاه در جست‌وجوی هیچ حقیقتی نمی‌تواند باشد.

● رجایی: نه، این طور نیست. نصر استاد برجسته‌ای است، نصر الان این حرف را می‌زند، خودش الان به یک چارچوب فکری رسیده و به یک مشی رسیده و الان آن حرف را می‌زند، ولی یقیناً وقتی که خواندن فلسفه غرب را شروع کرد، با این دید شروع نکرد. الان دیگر در وضع سنی و فکری است که می‌تواند این حرف را بزند. الان دیگر اندیشه فلسفی او دارای یک کرسی است و می‌تواند بیاید و این حرف را بزند.

○ فرمودید، اندیشه‌های فلسفی نصر و من، نمی‌دانم این اندیشه‌های فلسفی چقدر استدلال‌پذیر است؟

● رجایی: ما الان نمی‌خواهیم وارد محتویات اندیشه فلسفی بشویم. شیوه استدلالی فلسفه سنتی با شیوه استدلال فلسفه فعلی متفاوت است و نوع استدلال‌های این دو تفاوت دارد. ولی یقیناً استدلال‌پذیر است. دفاعیات او از فلسفه صدرایی را نگاه کنید، انباشته از استدلال‌های خاص خودش است، اما ممکن است شما با مقدمات فلسفی او اختلاف نظر داشته باشید، ولی نصر را در دایرةالمعارف‌های مهم فلسفی، کسی دست کم نمی‌گیرد. ممکن است با او موافق یا مخالف باشید، ولی نباید او را با یک جریان ویژه سیاسی مخلوط کرد.

○ البته اصلاً منظور ما این نبود، فکر می‌کنم پرسش من روشن بود.

● مجلسی: ولی یک کلمه‌ای را به کار بردند که من نمی‌دانم ایشان به کار بردند یا شما، ولی زیاد شنیده می‌شود و آن فروپاشی غرب بود. فروپاشی غرب هم می‌تواند یک واکنش سیاسی یا یک دشنام سیاسی باشد. فروپاشی یعنی چه؟ اگر یک سیستم تک هویتی سلطه‌گری وجود داشته باشد، می‌تواند فروپاشد، ولی از نظر سیاسی، این عبارت بار سیاسی دارد. سیستمی که

به طور روزمره در حال فروپاشی است و چهار سال یک بار حکومتی می‌رود و حکومتی می‌آید، کجا فرو باشد؟ اگر به مفهوم اقتصادی و صنعتی بخواهیم بگوییم، بله، این را می‌فهمم.

○ روی سخنشان با دنیای نو و تجدد است و همان طور که گفتم نصر تمدن غرب را روبه زوال و در حال انحطاط می‌بیند.

● مجلسی: یعنی چه می‌شود، یعنی برمی‌گردد به آن گذشته‌ها، مردم می‌روند به غارها! پس معنای خاصی ندارد، یک چیز گنگی است... بنابراین اگر آن فروپاشی یک دشنام باشد، من اسم این را آرزواندیشی می‌گذارم.

○ در آخرین گفت و گویی که از نصر می‌خواندم، ایشان بنیادگرایی را روی دیگر سکه تجدد می‌خواند و این سخن هم بسیار پرسش برانگیز و مبهم است. البته چنین حرفی از ایشان دور از انتظار نیست، اما آنچه خردمندان تر به نظر می‌آید؛ رفع نقص‌های تجدد است و نه کنار گذاشتن تجدد. اندیشه آقای نصر با تجدد سازگاری ندارد و گاهی در ستیز با آن پیش می‌رود... می‌خواستم گفت و گورا باز با همین موضوع ادامه بدهیم.

● رجایی: تجدد در وهله اول، یک اندیشه فلسفی است؛ اگر این را از موضع بیرون فلسفه بررسی کنیم و دفع سیاسی و اعتقادی از آن داشته باشیم، همان طور که گفتم ایدئولوژیک می‌شود. کما این که یک سطحی از تجدد ایدئولوژیک است. نکته دوم این که گرایش‌های مختلف فلسفی چه چپ‌ها، چه مارکسیست‌ها، گرایش‌های هایدگری و... نقد تجدد کردند، نقدهای اساسی هم کردند، غیر مارکسیست‌ها هم همین طور. در واقع خاستگاه نقد تجدد خود غرب است، در همین مکتب فرانکفورت، درباره بحران‌های تجدد نوشتند، هابرماس تجدد را پروژه ناتمام خوانده، بنابراین بحث اساسی و جدی است. برخی اعتقاد دارند، اندیشه غربی با همه بضاعت‌ها و دستاوردها دیگر استطاعتش به پایان رسیده است. هنرمندان غربی را ببینید؛ خیلی از فیلم‌ها را نگاه کنید، مثلاً ماه تلخ از پولانسکی را ببینید، فیلمی است پر از بحران‌های روابط انسانی، در آخر یک فرد هندی را نشان می‌دهد با بچه‌اش دارد می‌رود، می‌گوید راه حل جای دیگری است.

اما نصر یک تعریف ایده آلیزه از سنت دارد و می‌گوید در آنجا انسان‌ها، همه یگانه‌اند، همان تعبیری که از موسیقی و نقاشی ایرانی برمی‌آید. یکی از استادان ما آقای بشیریه که اصولاً

یک فرد مدرن محسوب می‌شوند، خیلی با موسیقی ایرانی آشنا هستند، ایشان در تفکیک موسیقی سنتی ایرانی و موسیقی مدرن غربی اعتقاد دارند در موسیقی غربی چون فرد همیشه در آن مستحیل است، موسیقی غربی توتالتر است.

● مجلسی: ... می‌تواند در یک جامعه‌ای این دو وجود داشته باشد، ولی آن روی سکه، حاصل این روی سکه نیست و این روی سکه ناشی از آن روی سکه نیست. ادامه آن نیست، بلکه نارسایی این گروهی است که نتوانسته خودش را به مدرنیته برساند، هنوز گرفتار قید و بندهای فکری و اجتماعی خودش است.

○ آیا اندیشمندان غربی به خروج از ساحت تجدد باور دارند؟ این گونه به نظر نمی‌آید. ولی نصر آدرس دیگری می‌دهد، انسان امروز را به جهان سنت فرامی‌خواند، من این را نمی‌فهمم، نمی‌دانم کوییدن عقل و به قول خودشان عقل جزئی که پیشینه زیادی هم در فرهنگ و ادبیات ایران دارد، مولوی خودش نمونه شاخص این جریان است و سخنان ناروایی درباره عقل و عقل جزئی طرح کرده... چه سودی در پی دارد؟ دستاوردهای دنیای نو که ما از آن بهره‌مندیم، همه و همه نتیجه عقل و عقل‌گرایی است، عقل استدلال‌گر. حالا سخن من این است که این نوع از تفکر، یعنی اندیشه سنتی و سنت‌گرایی برای جامعه ما، که نشانه‌های عقل‌گریزی و استدلال‌گریزی در آن کم نیست، چه ارمغانی می‌تواند داشته باشد؟ شما نصر را در سطح جهان شخصیت معتبری می‌دانید و این مورد توافق من هم هست، اما بحث ما چیز دیگری است. می‌خواهم بدانم در فضای فکری ایران اندیشه‌های ایشان تا چه اندازه سودمند است؟

● رجایی: وقتی از نتایج یک اندیشه صحبت می‌کنیم، بحث متفاوتی است. در مورد یک اندیشه، از منظر نتایج صحبت کردن به نظر من چیز خطرناکی است. می‌توانیم به عنوان یک جامعه‌شناس از نتایج منفی یا مثبت تفکر صحبت کنیم، ولی نسبت به آن بر حسب نتایج تصمیم بگیریم، به نظر من تیغ دو‌دمی است. در مورد عقل جزئی هم گفتم، فلسفه مسلط آلمانی بر همین اساس بوده است. اینها اعتقاد ندارند که این عقل جزئی را نفی کنیم، نقدی که می‌کنند این است که غلبه این شیوه در کل فرهنگ غربی که به تعبیر فیلسوفان غربی، خاستگاهش یونان بوده، چیز دیگری است و بسیاری از افراد از آن بهره‌گرفتند و جدا از بحث فلسفی، در زمینه اجتماعی هم این فقدان معنویت در روابط مسلط غربی وجود دارد. ولی در مقام یک فیلسوف یا فلسفه‌دان، اگر اندیشمندی به این بحران‌های اندیشه غربی

برسد، طبیعی است، ولی این که به جهت نتایج، آیا این برای جامعه چقدر سودمند است، من فکر می‌کنم از باب همان بحثی که استاد هم فرمودند بحث مرزبندی را اگر برداریم، آن وقت از هیچ تفکری نباید نگران باشیم. اما شما در مقام یک نقاد، ضمن این که اعتقاد داشته باشید که مرزها را باید باز کنید، می‌توانید این نقدها را به اندیشه نصر داشته باشید، اما در مقام اندیشگی و یک بحث فلسفی باید نشان بدهید که کجای بحث نصر غلط است. ممکن است شما بگویید هیچ وقت در گذشته بشر، چنین معنویتی وجود نداشته است و اصلاً چنین خاستگاهی که نزد سنت‌گرایان هست، وجود ندارد، اگر بتوانید این را ثابت کنید، یک نقد جدی است یا بگویید ما باید دید غربی اصلاً به بحران معنویت قائل نیستیم.

کل موضوعاتی که اندیشمندان غربی به آن انتقاد می‌کنند، به برخوردهای وحشیانه در جنگ‌های جهانی اول و دوم، اتفاقات روی داده در جنگ ویتنام و... اعتقادشان این است که، این نوعی اندیشه فلسفی است که به آن اتفاقات منجر شده است. اگر به قول شما یا ویر که می‌گوید عقل ابزاری غلبه پیدا کند، عقل مسلط شود و همه چیز حتی انسان‌ها به مثابه ابزار باشند، در آن صورت شما مجاز به تصرف در تمام حوزه‌ها هستید و این یک نقد جدی است. ○ اگر دقت کنیم جامعه ایرانی همواره جامعه‌ای اخلاقی نامیده می‌شود و خود به خود موضوعیت مباحث اخلاقی در آن از بین می‌رود، زیرا به این ترتیب جامعه اخلاقی، اخلاقی است و نیازی به کار فرهنگی و توسعه فرهنگی در آن دیده نمی‌شود یا جدی گرفته نمی‌شود. در میان روشن‌فکران ایرانی هم این نگاه وجود دارد؟ چرا وجود دارد، چون مشکلی به نام مشکل فرهنگی دغدغه بیشتر آنان نیست، ترجیح می‌دهند مستقیم به سراغ اقتصاد و سیاست بروند و اینجاست که سیاست‌زدگی، در میان آنان به چشم می‌آید. همه راه حل‌ها را در دگرگونی‌های سیاسی جست و جو می‌کنند، به نواندیشان دینی هم بد نیست اشاره‌ای بکنم. نواندیشان دینی در میان روشن‌فکران ایرانی موفق‌تر بوده‌اند، از مخاطب بیشتری برخوردار بوده‌اند، البته احساس‌اسم این است که این را تا اندازه‌ای از دست داده‌اند، به عبارتی مخاطب‌های آشنا را از دست داده‌اند و مشغول گفت‌وگوهای تنهایی‌اند. قله‌های نواندیشی دینی مانند مهندس بازرگان، نسبت به ضرورت کار فرهنگی و درازمدت جدی بودند، هر چند کار سیاسی هم انجام می‌دادند. شما دکتر شریعتی را با دیگر نواندیشان دینی مقایسه کنید، او در جوانی از دنیا رفت، تازه می‌گویند به پختگی لازم هم نرسیده بود؛ ولی خیلی کارکرده، قصد داوری ندارم و این که کارهای او چقدر سودمند یا ناسودمند بوده این موضوع سخن من نیست... برخوردی که با محمدعلی جمال‌زاده پس از کتاب خلیقات ما ایرانیان شد را ببینید، کتابی

با این درونمایه کمتر وجود دارد که با صراحت به نقد اخلاقیات و روحیات مردم ایران و جامعه ما بپردازد. استادانی را می‌شناسم که تا ز نورفتند، اما با جمال‌زاده ملاقات نکردند، چرا؟ چون به قول خودشان به غرور ملی‌شان توهین شده بود، مگر چه شده؟ روشن فکر ایرانی این موضوع‌ها را در غرب نمی‌بیند و توجه ندارد و ساده می‌گذرد، به مشکل اخلاقی و فرهنگی در جامعه ایران چندان که باید نمی‌پردازد.

○ رجایی: بله، درست می‌گویید. فعالیت‌هایی که یک مقدار زایش درونی تری داشته باشد، مثل دوران قبل از انقلاب، تقلیل پیدا کرده است و در مقابل سطح ترجمه یا آشنایی با اندیشه‌های غربی به نظرم خیلی بیشتر شده و اصلاً قابل مقایسه با دوران قبل نیست. یک دلیلش شاید این باشد که یک انقلاب با ابعاد فوق‌العاده وسیع در ایران اتفاق افتاد و تقریباً همه گرایش‌های روشن‌فکری و سیاسی از آن حمایت می‌کردند، مذهبی یا غیر مذهبی، چپ و غیر چپ، اما مسائلی که بعداً پیش آمد و درگیری‌های سیاسی و اجتماعی نشان داد، مسائل پیچیده‌تر از آن چیزی بوده که در گذشته تصور می‌شده است. تأسیس یک دولت به این راحتی میسر نیست، ولی دست‌کاری در یک نظام مستقر، اساس معادلات یک جامعه را حتی در حوزه‌های اخلاقی دگرگون می‌کند.

به تعبیر هگلی، دولت، سمبل عقل است، در فقدان این سمبل عقل، افراد سعی می‌کنند میل به پیشرفت را در اراده‌های شخصی خود متعین بکنند. اگر هگلی ببینیم، در منظر اجتماعی فقدان دولت، فقدان اخلاق را هم در پی دارد.

○ مجلسی: شما به دو نفر اشاره کردید. یکی آقای بازرگان که در واقع آنجا متوجه می‌شود غربی‌ها تا چه حد به اخلاقیات پایبند هستند، این کاملاً برعکس برداشت کسانی است که در اینجا غرب را، مظهر بی‌اخلاقی می‌دانند و قضاوت یک آدم منصف و محترم که آنجا حضور داشته مهم است. ممکن است برخی با سیاست بازرگان موافق نباشند، اما نمی‌توان منکر صداقت و تعهدات وی شد. او درست می‌گوید. یکی هم آقای جمال‌زاده که کتاب خلیقات ما ایرانیان را نوشت، آن خلیقات را هم درست نوشته است.

ولی اشکال در خود ما هست که آن را جمال‌زاده می‌گوید، بیانش درست است، اما یک بی‌انصافی بزرگ وجود دارد و آن بی‌انصافی این است که ما ایرانی‌ها نیستیم که دارای آن خصایص رذیله باشیم، این فقر است که یک ملت با فرهنگ را، که زمان‌های زیادی سروری‌اش را نشان داده، به این وضعیت دچار می‌کند.

در جامعه ایران هم، با همه محدودیت‌ها، غلبه معیارهای شهری را می‌توانید ببینید. تعداد زنان شاغل را در بانک‌ها، ادارات، بیمارستان‌ها و... با کشورهای پیشرفته مقایسه کنید، البته ممکن است در رأس کمتر باشند، اما در بدنه فراوان هستند. پیشرفت جامعه زن خیلی مهم است، زن است که فرزند را ضد زن یا احترام‌گزارنده به زن، بار می‌آورد. جامعه‌ای که دخترانش ۶۰ درصد دانشگاه‌ها را اشغال کرده‌اند، به جایی رسیده که دیگر حرف‌های آقای جمال‌زاده به ایرانی بر نمی‌خورد، او اسم ایرانی بر آن گذاشته، باید می‌گفت جامعه فقر زده چنین تبعاتی دارد.

## ● اشاره

احمد فلاح‌زاده

۱. آقای مجلسی، روشن‌فکری را اسم معنا می‌داند و معتقد است تعریف روشنی ندارد، اما به‌رغم سخن ایشان و به جهت آن‌که روشن‌فکری یک پدیده پس از رنسانس در غرب است و در آنجا زاده شده و پدیدآوردگانش نیز بدان اشاره کرده‌اند، سخن ایشان در ضمن توضیح روشن‌فکری از زبان غربیان نقض می‌گردد. «واژه روشن‌فکری برگردان فارسی کلمه انگلیسی «Intellectual» است. این کلمه به معنای شناختن و به منزله شناخت فراگیر است که به مدد عقل نقاد از واقعیت فراتر می‌رود و کار خود را با پرسشگری آغاز می‌کند»<sup>۱</sup>.

از سوی دیگر، آقای مجلسی در ادامه گفت‌وگو، مشخصات و مؤلفه‌هایی از روشن‌فکر مدنظر خود را، بیان می‌کند که همگی آنها، توصیف روشن‌فکری از دیدگاه ایشان است و اگر این توصیف‌ها را یکجا گرد آوریم، می‌توان روشن‌فکری‌ای را که وی معتقد است، قابل تعریف نیست، را تعریف کرد. مثلاً وی از خرد نقاد، تغذیه جامعه به مثابه وظیفه روشن‌فکر، تحول خواهی و اصلاح‌طلبی او، پذیرش رویکرد حرکت به چپ به عنوان انتقادمنشی چپ اندیشانه، لیبرال‌نگری، تعامل زبان‌ها و شخصیت منصور حلاج نام می‌برد، که با دقت در این نمونه‌ها می‌توان به راحتی به روشن‌فکری ویژه آقای مجلسی پی برد و آن را شناسایی کرد. در بخش دیگری از گفت‌وگو، آقای مجلسی آورده است که «سوء تفاهم‌هایی به خصوص در ایران، روی معنای روشن‌فکری وجود دارد» باید گفت که

بازتاب اندیشه ۱۰۵  
سوء تفاهم‌های  
مزمّن

۱. دهقانی، رضا، روشن‌فکران دینی و دین‌داران روشن‌فکر (خاستگاه نظری) تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶ ش، صص ۲۱ و ۲۲.

این سخنی صحیح و درست است، اما لازم بود ایشان به چرایی این سوء نگرش‌ها نیز اشاره‌ای می‌کردند؛ چرا که روشن‌فکران پیشین ایرانی، شیفته غرب بوده و در واقع بلندگوی غرب‌زدگی در ایران بودند. آنان از آن‌رو که مبنای خاص فکری نداشتند هر آنچه را از غرب دیده یا می‌شنیدند، کاملاً درست و بی‌نقد پنداشته و به تبلیغ آن می‌پرداختند. علاوه بر آن که غمگینانه باید گفت، عملکرد اجرایی و فعالیت‌های حکومتی‌شان، امر آنان را بیشتر بر مردم آشکار کرد و ناپختگی و خیانت‌پیشه‌گی‌شان را ظاهر نمود.

۲. آقای مجلسی بر این ایده است که «تغذیه فکری و نه رهبری فکری جامعه، وظیفه روشن‌فکر است» این در حالی است که غالب یا بهتر است بگوییم اکثریت قریب به اتفاق روشن‌فکران ایرانی (چه دینی و غیر دینی) چنین چیزی را برننافته و تغذیه فکری را به شرط رهبری فکری و اجتماعی خواستارند و برای نیل به آن، همه‌گونه تلاش را نیز می‌دول داشته‌اند و شأن روشن‌فکران را معادل و برابر شأن و مقام انبیا می‌انگارند. اینها مدعی‌اند که روشن‌فکران نیز، همچون انبیا، رازدان و آگاه به باطن حقیقت عالم هستند و در این عصر باید رهبری مردم را برعهده گیرند.<sup>۱</sup> در جای دیگر از این گفت‌وگو، آقای مجلسی بر آن است که «نباید مدرنیسم را با روشن‌فکری کاملاً مخلوط کنیم.» اما لازم است دقت شود که روشن‌فکران ایرانی، غایت آمالشان بسط مدرنیته در جامعه ایرانی بوده، در کتاب جریان روشن‌فکری و روشن‌فکران در ایران، آمده است: «روشن‌فکر از آن حیث روشن‌فکر است که به دین، به منزله جزئی از فرهنگ یا سنت می‌نگرد و توجه او به دین در ذیل پروژه اصلی وی، یعنی «تحقق و بسط مدرنیته» صورت می‌گیرد.»<sup>۲</sup> آقای شیخی نیز آورده است: «اگر روشن‌فکری دینی فقط بخواهد آمال روشن‌فکرانه خود را، مبنی بر انتقال مدرنیسم به یک جامعه سنتی با ابزار و مفاهیمی که رنگ و لعابی از دین دارد، پی‌گیری کند، دیگر یک جریان دینی نیست.»<sup>۳</sup>

۳. در بخشی دیگر از گفت‌وگو، آقای مجلسی آورده است: «تجدید نظر طلب یعنی زندگی یعنی مرتد و این اسامی مختلفی که در تاریخ توسط حاکمان به اینها داده شده است.» حال آن‌که مرتد اصطلاحی قرآنی است و درباره افرادی به کار می‌رود که برای تمسخر دین از اسلام برمی‌گردند.

۱. زرشناس، شهریار، تاملاتی درباره روشن‌فکری در ایران، تهران، برگ، ۱۳۷۳، ص ۱۹۹.

۲. احمدی، حمید و فتاحیان، محمدحسین، جریان روشن‌فکری و روشن‌فکران در ایران (مجموعه مقالات) قم، به باوران، ۱۳۷۹، ص ۱۸۱.

۳. شیخی، فرهاد، روشن‌فکری دینی و انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۲۰.



۴. آقای مجلسی از نمونه‌های روشن‌فکری، آقای کالین پاول را معرفی می‌کند، که با توجه به وضعیت پیش آمده در دوران زمامداری ایشان در عراق، بهتر بود از وی نامی برده نمی‌شد. همچنین این‌که آقای مجلسی می‌گوید «شعارها همیشه علیه مادیات است، اما شما می‌بینید از تمام وسایل و ابزار آسایش استفاده می‌کنند» نیاز به تبیین و توضیح دارد. شعارها علیه تعلق انسان به مادیات است نه استفاده از آن؛ چرا که ارزش انسان، بسیار بیشتر از دل بستگی به مادیات است.

۵. آقای رجایی اعتقاد دارد: «مرزبندی‌هایی که بین اشیا و امور متعین انجام می‌دهیم، خیلی صریح نمی‌شود میان روشن‌فکران انجام داد. بسیاری از این مرزبندی‌ها، در نتیجه یک عمل سیاسی اتفاق می‌افتد» این در حالی است که با توجه به آثار و عقاید منتشر شده روشن‌فکران، به خوبی می‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد و به راحتی مرزبندی آنان را مشخص نمود و البته عمل سیاسی نیز مؤثر خواهد بود. برای نمونه می‌توان کتاب‌هایی نیز در این باره معرفی کرد.<sup>۱</sup>

۶. آقای مجلسی گفته: «چهل سال پیش که واشنگتن بودم... با پیرمردی... آشنا شدم که هشتاد سال داشت... می‌گفت در زمان ما... یک خانم جوان حامله به خودش اجازه نمی‌داد در نظرها ظاهر بشود. خجالت‌زده می‌شد... اما برخی با دیدن چهار تاقلم و دو تا عکس فکر می‌کنند اینها زمینه‌های عمومی جامعه آنهاست...» با تأمل در این گفتار، لازم است بیان شود که ویژگی‌های اخلاقی هر جامعه، در زمان‌های مختلف، متفاوتند و وضعیت نابهنجار اخلاقی غرب امروزه آشکارتر از آن است که بتوان با یک مثال، آن را پرده‌پوشی کرد. بنیان‌های سُّست خانواده و اجتماع، از واضحات جامعه غرب است و کار از چهار تاقلم و دو تا عکس فراتر رفته است.

۷. در این گفت‌وگو آقای رجایی به این نکته تأکید دارد: «وقتی صحبت از هویت می‌شود خیلی دشوار است که بشود توضیح داد منظور از هویت چیست... بعضاً زمینه‌هایی برای بحث‌های وابستگی به وجود می‌آید و بسیاری از عناصر واپس‌گرایانه در جهت چیزی به اسم هویت مصادره به مطلوب می‌شود.» باید گفت چنین نیست که معنای هویت روشن نباشد. هویت به نظر ارنستو لاکلائو: «چیزی است که باید مورد کشف یا بازشناخت واقع

۱. برای نمونه نک: جریان روشن‌فکری و روشن‌فکران در ایران (مجموعه مقالات)؛ علی میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت: رساله‌ای جامعه‌شناختی درباره روشن‌فکری ایرانی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱؛ عباس کاظمی، جامعه‌شناسی روشن‌فکری در ایران، تهران، طرح نو، ۱۳۸۳، حمید عبداللهیان و سیده زهرا اجاق، ایران، تیپولوژی روشن‌فکران، تهران، باشگاه اندیشه، ۱۳۸۶.

شود و تلویحاً دلالت دارد به وجود ذات آغازینی که شخص را تعریف می‌کند»<sup>۱</sup> در جامعه سنتی عموماً هویت از پیش محرز است و از طریق عضویت در گروه یا اجتماعات به افراد داده می‌شود.<sup>۲</sup> در مقابل با پیدایش نخستین بارقه‌های فرهنگی جامعه مدرن، محل وقوع فرایندهای تکوین هویت به حیات درونی افراد منتقل می‌شود.<sup>۳</sup> اساساً جوهره هویت را به نوعی تعلق می‌دانند؛ بدین معنا که هویت هر گونه تعریف بشود، در نهایت به تعلق ختم می‌شود.<sup>۴</sup> مارتیا عقیده دارد برای یافتن هویت ناگزیریم به چند سؤال اساسی پاسخ دهیم. مانند این‌که از کجا آمده‌ام؟ چه کسی هستم؟ به کجا خواهم رفت و چه باید بکنم؟<sup>۵</sup> در ادامه آقای رجایی مفهوم غرب‌زده را سیاسی شده می‌داند، این در حالی است که غرب‌زدگی واقعی تلخ در دوران معاصر بوده که عواقب دردناکش همچنان بر کشور سنگینی می‌کند.

۸. آقای رجایی اشاره می‌کند به این‌که «فیلسوفان مهم غربی از مدت‌ها پیش بحران در اندیشه و فرهنگ غربی را شناسایی کردند.» پاسخ: اگر بحران‌های غرب از دیرباز شناخته شده و البته در مان هم نشده، چرا باید از آنها الگوگیری کنیم. آیا عقل سلیم اجازه تسلیم شدن محض در برابر الگوگیری از جامعه‌ای که دردهای مزمنش در حال آشکار شدن است را می‌دهد؟

در ادامه آقای رجایی می‌گوید: «غرب... از مساله بحران تحاشی نداشته و وحشت نمی‌کرده» و این را از صفات بارز آن سامان می‌داند، در حالی که امروز در جهان غرب، اسلام ستیزی و وحشت از آن و مانع تراشی در برابر حجاب و ساخت مساجد، ناشی از وحشت آنها از اسلام‌گرایی در غرب است.

۹. آقای مجلسی ایده فروپاشی غرب به وسیله دکتر سیدحسین نصر را یک دشنام سیاسی یا واکنش سیاسی می‌داند و زوال تمدن غرب در اندیشه نصر را یک چیز مبهمی می‌خواند. او معتقد است که بنیادگرایی روی دیگر تجدد نیست و آقای رجایی نیز تسلط عقل ابزاری و این‌که همه چیز حتی انسان‌ها به مثابه ابزار باشند که در آن صورت مجاز به تصرف در تمام حوزه‌ها باشند را، از نقدهای جدی تفکر نصر می‌داند. لازم به ذکر است که

بازتاب اندیشه ۱۰۵  
۵۸  
سوءتفاهم‌های  
مزمّن

۱. رابرت، جی. دان، نقد اجتماعی پست مدرنیته بحران‌های هویت، ترجمه: صالح نجفی، تهران، پردیس دانش، ۱۳۸۴، ص ۴. ۲. همان، ص ۱۱۳. ۳. همان، ص ۱۱۴.  
۴. علیخانی، علی و دیگران، هویت در ایران، رویکرد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی وادی به هویت و بحران هویت در ایران، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳، ص ۳.  
۵. همان، ص ۲۷۵.

آقای نصر معتقدند که برای مردم غرب یا متأثر از غرب، تنها راه بازگشت به حقیقت، راه عرفانی است و اکثر تحصیل کرده‌ها از طریق عرفان به اسلام مشرف شده‌اند.<sup>۱</sup> تجدد غربی تمام توجه خود را، به علوم مادی و طبیعی صرف کرده و مادیت و عینیت را اصل قرار داده است و تجدد، چه در حوزه سیاست و چه در دنیای اقتصاد، با تشنج و عدم ثبات همراه است. و مدرنیته با دور شدن از خدا و آموزه‌های وحیانی و بی‌توجهی به «حقیقت» و از طرف دیگر با پرداختن تنها به علوم طبیعی و تجربی، راهش کج شده و علاوه بر به خطر انداختن ثبات و امنیت اقتصادی و سیاسی در سطح جهان، علم و تکنولوژی پیشرفته را در مسیر نادرستی پیش می‌برد.<sup>۲</sup> بنابراین تنها راه برون رفت از این بیراهه، بازگشت به سنت از طریق نقد مبانی تجدد غرب است.<sup>۳</sup> او می‌گوید تجدد، آزادی را آزادی نفس انسان در رسیدن به همه خواست‌هایش می‌داند.<sup>۴</sup>

از دیدگاه نصر «عرفان نظری به یک معنا هم آغاز طریقت است و هم پایان آن، آغاز آن است به این دلیل که پیش از آن‌که سالک در مقام طلب معنوی‌اش برآید، حقایق مبنایی مربوط به حق بما هو حق را به او عرضه می‌کند؛ پایان است به این دلیل که غایت عرفان اسلامی نیل به معرفت است که به صورت نظری، در متون عرفان نظری، توصیف شده؛ ولی اینک با تمام وجود آدمی محقق گشته است.»<sup>۵</sup> به اعتقاد ایشان، خطاهای انسان‌گرایی دنیامدار، عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی، رفتارگرایی، ساختارشکنی و مانند آن، خطاهای رایج در فهم عرفان اصیل است.

سنت‌گرایی به معنی خاص «به معنی حقایق یا اصولی است که دارای منشأ الهی است و از طریق شخصیت‌های مختلفی معروف به رسولان و پیامبران او تاره‌ها، لوگوس، یا دیگر عوامل انتقال برای انجیای بشر... آشکار شده و با به کارگیری این اصول، در حوزه‌های مختلف، اعم از ساختار اجتماعی و حقوقی، هنر، رمزگرایی و علوم همراه است و البته معرفت متعالی همراه با وسایطی برای تحصیل آن معرفت را نیز شامل می‌شود.»<sup>۶</sup> از نظر دکتر نصر، اشکال دنیای تجدد و مدرن این است که به جای خدا، انسان را محور هستی قرار داده و خدا از دایره هستی خارج شده است. نقد او از تجدد، نه به معنی کنار

۱. سیدناصر موسوی، سنت‌گرایی علیه بنیادگرایی، بازتاب اندیشه، شماره ۹۶، فروردین ۱۳۸۷، ص ۲۸.  
۲. همان، ص ۲۹.  
۳. همان، صص ۲۹ و ۳۰.  
۴. همان، ص ۳۰.  
۵. سیدحسین نصر، تصویر حق در گلشن حقیقت، ترجمه: انشاءالله رحمتی، اطلاعات حکمت و معرفت، سال سوم، شماره ۶، شهریور ۱۳۸۷، ص ۶۵.  
۶. نصر، سیدحسین، معرفت و معنویت، ص ۶۵.

گذاشتن تکنولوژی و علوم مدرن است و نه به معنی آرزوی بازگشت به گذشته، بلکه بنا بر ایده‌اش، در جهان سنتی نگاه قدسی الاهی وجود داشت و منشأ الاهی داشتن زمینه فضای فکری سنت بود. آن اصول و قواعد الاهی (سنت) باید اکنون هم غلبه یابد.<sup>۱</sup>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

بازتاب اندیشه ۱۰۵

سوءتفاهم‌های  
مزمّن

۱. موسوی، سیدناصر، سنت‌گرایی نصر در بوته نقد، بازتاب اندیشه، شماره ۹۹، تیر ۱۳۸۷، صص ۴۳ و ۴۴.